

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

فرستنده: جهانگیر محبی

نویسنده: خسرو صادقی بروجنی

۲۰ فبروری ۲۰۱۲

گل سرخی؛ گل سرخ همیشه جاوید



۲۹ بهمن [دلو]، سالروز اعدام گل سرخی و دانشیان

«هر شب ستاره ای به زمین می کشند و باز این آسمان غمزده ، غرق ستاره هاست ..» (۱)
در تاریخ هرسرزمینی ستارگانی می درخشند که خاموشی شان، نه خاموشی ابد که نوری دوباره را نوید می دهد.
نوری که در قلوب و اذهان مردم آن سرزمین تا سال های سال خود نشان از جاودانگی دارد. گل سرخی نیز به این
سلسله ستارگان ماندگار تعلق دارد. گل سرخی که پرپرشدنش خود غنچه ای شد شکوفا در سینه پر مهر مردم.

مرحوم استاد سعید نفیسی در مقاله بزرگداشت سید اشرف‌الدین گیلانی «نسیم شمال» سطوری درباره آن بزرگ نوشته است که مصداق آن توصیفات شاعر و نویسنده همشهری نسیم، خسرو گل‌سرخی، است: «از میان مردم بیرون آمد، با مردم زیست، در میان مردم فرو رفت و شاید هنوز در میان مردم باشد. این مرد نه وکیل شد، نه پولی به هم زد، نه خانه ساخت، نه ملک خرید، نه مال کسی را با خود برد».

«خسرو گل‌سرخی» شاعر، روزنامه‌نگار و منتقد مردمی در دومین روز از بهمن [دلو] ۱۳۲۲ در شهر «رشت» به دنیا آمد. در اوان کودکی و به هنگامی که بیش از یک سال و نیم نداشت، سایه پدر را بر سر خویش نیافت... «خسرو» در دامان پدر بزرگ روحانی خود، با درس عشق و دوستداری مردم و الفبای مبارزه آشنا شد. با مرگ پدر بزرگ که به سال ۱۳۴۱ اتفاق افتاد به ناچار همراه مادر و با کوله‌باری از عشق به مردم و شور مبارزه، به تهران مهاجرت کرد. خانه کوچک آنان در محله «امین حضور» کاشانه ایمان و تلاش بود. روزها کار می‌کرد و در دل شب آموختن را پیشه می‌کرد. همین رویارویی با واقعیتهای عینی و تضادهای طبقاتی موجود در جامعه است که اندیشه مبارزه را در وی می‌پروراند و در آثارش نیز بازتاب دارد:

«غرض، طرح معادلات ذهنی نیست که برای حلش، خود طراح نیز وامی‌ماند، هیچ مسأله‌ای برتر از واقعیاتی نیست که با آن درگیریم آنچه را که دیگران درباب هنر و فرهنگ در آزمایشگاه‌ها از سر بی‌دردی نگاشته‌اند، می‌باید به موزه‌ها سپرد. ما فرودها و درگیری‌های خاص خود را داریم، نباید برای دل رضائی تعدادی به انگلستان یک دست نوشت، نمی‌توان با خواب‌نما شدن و با چشم‌های بسته خود را در پشت نام این و آن پنهان کرد و با «تاریکی» در افتاد. می‌باید چشم و اندیشه و وجدان را به گردش درآورد، دید و اندیشید و ضرورت را دریافت و نوشت. آنان که قلبی برای دوست داشتن و چشمی برای دیدن دارند خوب می‌دانند که غریق نیازمند نجات است. عضله گرفتن هرکول به قصد نمایش قدرت، به درد غریق نمی‌آید» (۲) نخستین کار او پس از پایان تحصیلات، اشتغال در روزنامه اطلاعات بود و پس از آن در روزنامه‌های «آیندگان» و «کیهان» به نگارش مقالاتی درباب مسایل ادبی و هنری پرداخت.

خسرو گل‌سرخی با ترجمه مقاله‌ای (۳) از لوسین گلدمن نخستین کسی بود که به عنوان مترجم این متفکر نو مارکسیست را به جامعه روشنفکری ایران معرفی کرد.

در سال ۱۳۴۸ با «عاطفه گرگین» دوست هم قلم خویش ازدواج کرد، حاصل این پیوند فرزندی به نام «دامون» بود.

خسرو گل‌سرخی، نویسنده، شاعر و منتقدی بود که حرمت قلم را پاس می‌داشت و هیچ‌گاه آن را به دروغ و دغل نمی‌آلود. او در هیچ نوشته‌ای مردم را فراموش نمی‌کرد. نوشته‌های او، اعم از شعر و مقاله و تحقیق نشان می‌دهد که او به هنر جدای از مردم، دلبستگی و علاقه‌ای نداشت و به همین دلیل در تمام آثارش سعی در افشای چهره دشمنان مردم را داشت... دستگاه ساواک به‌دقت نوشته‌ها و سروده‌های او را زیر نظر داشت و مترصد فرصتی برای خاموش کردن صدای او بود. خسرو شاعری با شجاعت بی‌نظیر در آن شرایط اختناق، عمیق‌ترین و مردمی‌ترین شعرهای خویش را سرود. البته اکثر اشعار اولیه خسرو از حیث ساخت و تکنیک شعری، دارای ضعف‌های چشمگیری هستند، اما به یقین همین سروده‌ها از حیث محتوا و اندیشه و عشق سرشار به مردم، در شمار صادقانه‌ترین سروده‌های دوران خود بوده‌اند.

آنگاه که با دیدی جامعه‌شناختی به آثار او به ویژه اشعار سروده شده‌اش می‌پردازیم اولین نکته‌ای که خودنمایی می‌کند حضور مداوم مردم و آرمان‌های عدالت طلبانه‌شان در این آثار است. آثاری که محتوایشان جدای از

اعتقادات و باورهای خالق اثر نیست. باورهای چنان ارزشمند که «بودن» را می توان در پایشان نثار کرد. کاری که گلserخی به خوبی از عهده اش برآمد و گل سرخی شد جاودان...

یک نگاه به رساله «سیاست هنر، سیاست شعر» که از مهمترین مقالات وی می باشد و می توان از آن به عنوان وصیت نامه فرهنگی وی به اهل قلم تعبیر کرد، نشان می دهد که او چگونه عمق درد را و زخم را و نیز درمان زخم را زیبا و دقیق یافته بود:

«در هنر، نخست باید علیه حقارت ها، نومیدی ها، و خوردگی ها و درویش مسلکی ها و این نیز بگذردها باشد. در ادبیات ما آینده نگری مرده است، گویی برای انسانی که در این سوی جهان رنج می برد، استثمار می شود و مورد تجاوز قرار می گیرد آینده ای حتی متصور نیست و نباید تلاش رهایی بخش او جان مایه نوشته ها شود.»

در همین رساله است که انتقاد خود را متوجه «دلالتان هنر» می کند:

«این که از تحمیق فکر یک ملت تغذیه می کند، با آن سوداگری که از نیروی این ملت به رایگان سود می برد و منافع او را غارت می کند، به مراتب دشمنی هولناکتر و پلیدتر است، زیرا که ملتی را از آگاهی به شرایط تاریخی خویش و شناخت حق و حقوق خود باز می دارد»

او در هر نقدی که بر مجموعه شعر یا داستان و یا هر اثر هنری دیگر می نگاشت، نخست این سؤال را فریاد می زد که این اثر چه حاصلی برای مردم دارد؟ چرا که به هیچ خلاقیت هنری و فرهنگی جدای از مردم اعتقادی نداشت و می اندیشید که یک منتقد باید نخست به ملت خود و نیز به هنر و پدیده های دیگری که زائیده روابط اجتماعی آن ملت است و عناصر و عواملی که باعث خلق این آثار هنری و یا پدیده های دیگر می شوند، وابسته باشد.

رساله درخشان «نوگرایی و حقیقت خاکی» که به نام «نیمای و نوگرایی» نیز معروف است نیز از دیگر آثار گلserخی است که با ذهن ژرف نگر خود به مبارزه با کهنه پرستان مجیزگوی سنت برخاسته و نوگرایی را حاصل دیالکتیک و تضاد طبقات و در جبهتی که کسب حقوق طبقه محروم محرز می شود، می داند. نوگرایی در اندیشه گلserخی نوگرایی رایج در دنیای سرمایه داری که از بی لیاقتی و فربهی اندیشه ناشی می شود و صرفاً برای اقلیتی مرفه و بی درد معنا به خود می گیرد و همواره به فرم می اندیشد، نمی باشد بلکه آن نوگرایی است که با حرکت طبقات محروم برای کسب حقوق خویش، همصدا است و با دگرگونی، علیه سنت ها و چارچوب فرسوده نظام حاکم پیش می تازد: «در طبقه میرنده، نوگرایی همواره از فرم آغاز می شود، در فرم تکرار می گردد و در مرز دگرگونی های فرمایشی متوقف می ماند.» (۴)

همین نوگرایی و حضور مداوم طبقات محروم و بالنده در آثار و اندیشه اوست که مرگ او را به حماسه ای مبدل کرد که شاعران نوگرایی چون شاملو، براهنی، ابتهاج و کسرائی را واداشت که در سوگش سروده ها بسرایند.

دفاعیات خسرو گلserخی در دادگاه نه یک دفاع شخصی که شکوائیه ای علیه اختناق، سانسور و ستم طبقاتی حاکم در آن دوران ایران بود که همچون شلیک غرای گلوله ای سکوت حاکم بر شیستان اختناق را شکست. شکست سکوتی که مردم سال ها بعد فرجامش را در انقلاب خود دیدند... او نیز همچون دیگران که به جرمی مشابه محکوم شده بودند می توانست با دفاعیاتی که سرشار از پوزش و تکریم به شاهنشاه است از مرگ رهایی یابد اما همچنان که در آثارش لحظه ای مردم ستم دیده و محروم را به فراموشی نسپرد. دفاعیاتش نیز تداوم این آثار بود و بی جهت نبود که لحظه ای پس از صدور اعدام این گونه احساسش در قبال مردم را به برادرش فرهاد بیان کرده بود: «برادر، زندگی زیباست و من هم مثل هر انسان دیگری زندگی در کنار مردم و خانواده ام را دوست دارم. اما برای مردم مردن را بیش تر دوست دارم. ما می رویم تا راه مبارزه بماند...»

نصیبش از عشق و تعهد به مردم گلوله‌هائی بود که در سپیده دمان ۲۹ بهمن [دلو] ۱۳۵۲ سینه او و هم‌رزمش کرامت الله دانشیان (راوی سرود بهاران خجسته باد) را شکافت. و شاملوی بزرگ چه زیبا سرود در سوگ آن فرزانه که:

آه، از که سخن می‌گویم؟
ما بی چرا زندگانیم
آنان به چرا مرگ خود آگاهانند...

پانوشت:

- ۱- زاینده‌گی، سیاوش کسرایی، با دماوند خاموش
- ۲- سیاست شعر سیاست هنر، خسرو گل‌سرخ
- ۳- «اهمیت اندیشه وجدان امکان‌پذیر در ارتباطات» - لوسین گلدمن- ترجمه خسرو گل‌سرخ - چاپار- زمستان ۵۰
- ۴- نوگرایی و حقیقت خاکی

منابع:

- ۱- ای سرزمین من، خسرو گل‌سرخ، انتشارات نگاه
- ۲- دستی میان دشنه و دل، نوشته‌های پراکنده، مؤسسه فرهنگ کاوش
- ۳- خسته‌تر از همیشه، نشر آروید